

ایله‌ها ابله‌تر از آنند که بفهمند ابله‌اند

شمار فزاینده‌ای از پژوهش‌های روانشناسی نشان می‌دهند که ناآگاهی افراد در یک زمینه باعث می‌شود که آنان توانایی بازشناسی ناآگاهی‌شان در آن زمینه نداشته باشند. به زبان ساده‌تر، ابله‌ها ابله‌تر از آن‌اند که بفهمند ابله‌اند ...



شمار فزاینده‌ای از پژوهش‌های روانشناسی نشان می‌دهند که ناآگاهی افراد در یک زمینه باعث می‌شود که آنان توانایی بازشناسی ناآگاهی‌شان در آن زمینه نداشته باشند. به زبان ساده‌تر، ابله‌ها ابله‌تر از آن‌اند که بفهمند ابله‌اند.

به همین ترتیب می‌شود گفت افراد شق و رق آنقدر حس طنز ندارند که دریابند چقدر عصا قورت داده هستند؛ و این ناتوانی در شناخت ممکن است مسئول بسیاری از مشکلات جامعه باشد.

به نوشته لایو ساینس دیوید دانیلینگ، روانشناس در دانشگاه کورنل پس از بیش از یک دهه پژوهش در این باره، نشان داده است که "برای ما انسان‌ها به طور غریزی مشکل است که نادانی‌هایمان را شناسایی کنیم."

چه فرد در استدلال منطقی بی‌کفایت باشد، چه هوش هیجانی پایینی داشته باشد؛ چه حس طنز نداشته باشد یا حتی در شطرنج ماهر نباشد؛ در همه این موارد فرد هنوز گرایش دارد که مهارت‌هایش در آن زمینه را بالاتر از حد میانگین برآورد کند.

دانیلینگ و همکارش، جاستین کروگر، که قبلاً در دانشگاه کورنل بود و اکنون در دانشگاه نیویورک است، بررسی‌هایی را انجام دادند که در آنها افراد در چند حوزه دانش مانند استدلال منطقی، آگاهی درباره بیماری‌های آمیزشی و چگونگی پیشگیری از آنها، هوش هیجانی، و غیره آزمون می‌دادند. بعد از مشخص شدن نمره این افراد در این آزمون‌ها، از آنان پرسیده می‌شد که به نظر خودشان تا چه حد در این آزمون‌ها موفق بوده‌اند، و اینکه نتایج آزمون‌شان در چه صدکی قرار می‌گیرد؟

نتایج در همه حوزه‌هایی که افراد در آن مورد آزمون قرار گرفته بودند، به یک صورت بود: افرادی که واقعا نمره‌های بالا در آزمون آورده بودند، نسبت به افرادی که واقعا نمره خوبی نیاورده بودند، ارزیابی بالاتری از کارکرد خود داشتند، اما میزان تفاوت دو گروه اندک بود. در مقابل تقریباً همه افراد پیش بینی میکردند که نمره‌شان در آزمون باید بالاتر از حد متوسط باشد.

دانیلینگ می‌گوید: "افرادی که بدترین نمره‌ها را آورده بودند- افرادی که در صدک دهم یا پانزدهم قرار داشتند- معتقد بودند که نمره‌شان باید در صدک شصت و پنجم یا پنجاه و پنجم، به عبارت دیگر بالای حد متوسط باشد."

همین الگو در آزمون‌های سنجش توانایی‌های افراد در تعیین خنده‌دار بودن شوخی‌ها، درستی گرامری نوشته‌ها، یا حتی در عملکرد در بازی شطرنج هم مشاهده می‌شد.

به گفته دانیلینگ افرادی که پایین‌ترین توانایی را داشتند، تصور می‌کردند عملکرد بهتری از دیگر افراد دارند.

این وضعیت صرفاً به خوش‌بینی مربوط نیست، بلکه ناشی از این است که ناآگاهی کامل این افراد در یک زمینه باعث می‌شود که آنان نتوانند ناآگاهی خود در آن زمینه را شناسایی کنند.

حتی هنگامی که دانیلینگ و همکارانش به افراد شرکت‌کننده در بررسی گفتند که اگر میزان توانایی خودشان را دقیق ارزیابی کنند، پاداشی صد دلاری خواهند گرفت، باز آنان نمی‌توانستند از پس این کار برآیند.

او می‌گوید: "افراد مورد بررسی واقعا سعی می‌کردند صادق و بی‌طرف باشند."

دانیلینگ معتقد است اگر ناتوانی افراد در ارزیابی دانش‌شان علت بسیاری از مشکلات جامعه از جمله انکار تغییرات آب و هوایی ناشی از گرمایش جهانی است.

او می‌گوید: "بسیاری از افراد تحصیلات علمی ندارند، در نتیجه ممکن است در زمینه‌های علمی درک کاملاً نادرستی داشته باشند. اما از آنجایی که این افراد دانش لازم برای شناخت این درک نادرست را ندارند، نمی‌توانند دریابند که برآوردهای‌شان چقدر نادرست است"

علاوه بر این به گفته او اگر افراد برای مثال نتیجه‌گیری کاملاً منطقی درباره واقعی بودن یا نبودن تغییرات آب و هوایی کره زمین بر اساس ارزیابی‌شان از آن علم بکنند، "این افراد در واقع در "مقامی" نیستند که آن علم را ارزیابی کنند."

به همین ترتیب، افرادی که در یک زمینه معین استعدادی ندارند، نمی‌توانند استعدادها یا ایده‌های خوب دیگران - از همکاران‌شان گرفته تا سیاستمداران - را شناسایی کنند. چنین وضعیتی ممکن است مانعی بر سر راه فرآیند دموکراتیک باشد که بر این ایده متکی است که شهروندان دارای توانایی شناسایی و حمایت از بهترین نامزد یا بهترین سیاست هستند. در نهایت می‌توان این نتیجه را گرفت که ما آنقدرها که فکر می‌کنیم، فوق‌العاده نیستیم.

ممکن است نظر شما درباره چیزهایی که فکر می‌کنید، نظرتان درباره آنها درست است، درست نباشد و اگر بخواهید این وضعیت را به شوخی بگیرید، ممکن است شوخی‌تان آنقدر که فکر می‌کنید، خنده دار نباشد.